

مجله نگین، ساخت قدرت سیاسی و گفتمان اصالت‌گرایی فرهنگی در دوره پهلوی

دوم^۱

علی کریمی (مله)^۲، ساناز مظفری^۳

تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۱۸ تاریخ تایید: ۹۴/۸/۱۵

چکیده

بررسی مطبوعات و عملکرد آن‌ها در هر جامعه یکی از معیارهای لازم برای بازکاوی حوادث سیاسی و جریانات فرهنگی و اجتماعی آن است. از آن جا که مطبوعات رابطه مستقیمی با اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه خویش دارند، این امکان را می‌یابند تا به نحو شایسته به بررسی و تحلیل مسائل و وقایع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بپردازند و بازتابنده عقاید، علایق و ترجیحات نیروهای مختلف اجتماعی باشند. این پژوهش پرسش اصلی خود را رویکرد مجله نگین به ساخت قدرت سیاسی و نسبت آن با گفتمان اصالت‌گرایی فرهنگی در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ خورشیدی قرار داده و با استفاده از روش تحلیل محتوای کیفی و با الهام از آموزه‌های روش‌شناسی گفتمان، مجله نگین را بررسی می‌کند. فرضیه این پژوهش بر این گزاره استوار است که مجله نگین بازتابنده آرمان‌ها، مطالبات، ترجیحات و ارزش‌های روشنفکران اصالت‌گرای فرهنگی بود. یافته پژوهش از رهگذر تحلیل محتوای کیفی واحدهای تحلیل سرمقاله، مقاله، شعر و تصاویر نگین رویکرد انتقادی آن نسبت به ساخت قدرت سیاسی و همسویی آن با گفتمان اصالت‌گرایی فرهنگی را نشان می‌دهد.

واژگان کلیدی: مجله نگین، تاریخ معاصر، ایران، اصالت‌گرایی فرهنگی، محمود عنایت.

۱. این مقاله برگرفته از پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه مازندران است.

۲. دانشیار علوم سیاسی دانشگاه مازندران.

۳. دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه مازندران

۲. دانشیار علوم سیاسی دانشگاه مازندران.
۳. دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه مازندران

بیان مسئله

رسانه‌ها از جمله کارگزاران مهم فرهنگ‌سازی و ساختاربندهی مسائل برای مردم هستند و به عنوان معنادهندگان به موضوعات و جهان این امکان را فراهم می‌کنند که افراد بدون تغییر مکان، نظام‌های فرهنگی دیگر را تجربه کنند (لازار، ۱۳۸۰: ۸۶). و سهم زیادی در رشد و تحول جامعه به سوی دموکراسی و تکوین و توسعه حوزه عمومی ایفا کنند. مطبوعات علاوه بر اینکه عامل تحول بوده‌اند خود در بستر زمان دستخوش دگرگونی‌های زیادی شده‌اند و ضمن اینکه به مدت بیش از نیم قرن وسیله اصلی سریع و جامع اطلاعات به توده مردم بودند، در مدت کوتاهی بعد از انتشار از پایان قرن هجدهم در غرب، از وابستگی به دربار و کارکرد محدود خود (انتقال اخبار دربار و ... به جامعه) فاصله گرفته، و نقش انتقادی و آگاهی بخشی به جامعه را بازیافتند (عالم، ۱۳۷۵: ۲۸۵) به طوری که به خاطر همین نقش رکن چهارم دموکراسی نام گرفته‌اند.

اقتضات و ضرورت‌های تاریخی گذار از سنت به تجدد، ناشی از اقدامات نوسازانه دولت پهلوی، تغییرات گسترده ذهنی و عینی را در سطح جامعه و نیروهای اجتماعی پدید آورد و جهان بینی ایستا و سنتی جامعه را در برابر موج نوسازی در معرض تغییراتی ژرف قرار داد. از آنجا که این اقدامات، با ترویج ارزش‌های فرهنگی خاص در جامعه، با اعتقادات مذهبی و فرهنگ توده‌ها دچار تعارض شد و شرایطی را رقم زد که زمینه‌ساز مخالفت نیروهای اجتماعی با حکومت پهلوی شد و مطبوعات پژواک مسائل جامعه ایران در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ه.ش شدند.

به علاوه نوسازی سبب پیدایی نهادها و گروه‌های اجتماعی خواهان مشارکت سیاسی شد که بسترهای لازم آن مهیا نبود. لذا این نیروها با نفی استبداد و انسداد مجاری مشارکت سیاسی و اجتماعی، شیوه‌ها و منابع گوناگونی را برای مبارزه با رژیم پهلوی برگزیدند. گروهی از راه مبارزه مسلحانه، گروهی دیگر با تشکیل احزاب سیاسی و عضویت در انجمن‌ها و تشکل‌های مخفی و عده‌ای به مبارزه قانونی و مسالمت‌آمیز روی آوردند. اما وجه مشترک همه درک این نکته بود که آگاهی بخشی به افکار عمومی در جریان مبارزه اولویت دارد. در این راستا برخی افراد و گروه‌ها با انتشار نشریات و مجلات تخصصی، علائق و آرمان‌های خود را در قالب‌هایی خاص چهارچوب‌سازی می‌کردند و با انتخاب زبانی متفاوت مثل طنز، شیوه و نوع انتشاری متفاوت (مثل نشریات روشنفکری و گاهنامه) و یا حتی انتشار در سطوح محدود می‌کوشیدند به رسالت انتقادی خود وفادار بمانند. مجله نگین به سردبیری محمود عنایت با محتوا و رویکرد انتقادی به ساخت قدرت سیاسی و ترویج گفتمانی خاص و انتشار مطالب نویسندگان نام آشنا در حوزه سیاست و فرهنگ از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. با این ملاحظات پرسش اصلی مقاله این

است که نگرش مجله نگین نسبت به ساخت قدرت سیاسی چیست و در نقد آن چه گفتمانی را بازتاب می‌داد؟ فرضیه اصلی پژوهش این است که مجله نگین در طول سال‌های انتشار خود (از سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۷)، در قالب گفتمان اصالت‌گرایی فرهنگی، انتقاد از قدرت سیاسی را در کانون توجه خود قرار داد.

روش تحقیق این پژوهش بنا به اقتضای ماهیت آن، تحلیل محتوای کیفی مطالب مجله نگین انتخاب شده است. چون تحلیل محتوا تکنیک دستیابی به نتایج معتبر از داده‌های زمینه و متن است یا هنر تفسیر و نقادی اطلاعات است که برمبنای استنتاج و استنباط قرار دارد (بارون، ۱۳۷۴: ۳). به بیان دیگر در تحلیل محتوای کیفی هدف شناسایی اهداف، ارزش‌ها، فرهنگ و تمایلات نویسنده متن یا همان شناخت ناخودآگاه متن است (منادی، ۱۳۸۹: ۱۲۹).

در این پژوهش برای تحلیل محتوای کیفی مجله نگین، در گام اول با رجوع به منابع مکتوب به طور اجمالی شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دوران انتشار مجله نگین (۱۳۴۴ تا ۱۳۵۷) بررسی شده است. سپس ۱۶۳ شماره از مجله به واحدهای تحلیل شامل سرمقاله، مقاله‌ها، اشعار و تصاویر تقسیم‌بندی و سپس تحلیل شد. با توجه به حجم بالای مقالات و تأکید نویسندگان بر یک موضوع خاص در چند شماره پیاپی، مطالعه مقالات تا جایی ادامه یافت که به مرحله اشباع و کفایت رسید و از آنجا که استفاده از تمام مقالات ممکن نبود، از میان مقاله‌های متوالی با موضوع واحد، فقط یک یا دو مقاله گزینش شد تا امکان استفاده از مقالات و مطالب با موضوعات متنوع‌تر فراهم آید. برای نیل به پاسخ‌های تحقیق و درک چگونگی مفصل‌بندی گفتمان مجله نگین و هم‌چنین رویکرد آن نسبت به ساخت قدرت سیاسی، نخست گفتمان اصالت‌گرایی فرهنگی و زمینه‌های شکل‌گیری آن بررسی، سپس جایگاه گفتمان اصالت‌گرایی فرهنگی در مجله نگین و سرانجام نسبت آن با ساخت قدرت سیاسی مطالعه می‌شود.

پیشینه پژوهش

اگر از چند اثر عمومی مانند کتاب تجزیه و تحلیل آماری مطبوعات ایران (برزین، ۱۳۷۰)، مطبوعات ایران ۱۳۴۳-۱۳۵۳ (برزین، ۱۳۵۴) و زبان مطبوعات (فرامرزی، ۱۳۴۹) بگذریم، مرور ادبیات تحقیق چند منبع غیرمستقیم را نشان می‌دهد. لازم به گفتن است که با توجه به واکنش‌های مخالفان حکومت پهلوی دوم با اقدامات فرهنگی آن مانند بی‌اعتنایی به مذهب، ترویج فرهنگ غربی و تضاد میان ارزش‌های سیستم سیاسی و ارزش‌های گروه‌های اجتماعی که موجب بروز نارضایتی نیروهای اجتماعی شد، گروه‌های اجتماعی شیوه‌های متفاوتی را برای مبارزه با حکومت برگزیدند. از آن جمله می‌توان تشکیل انجمن‌ها و یا احزاب سیاسی مخفی،

انتشار کتاب در زمینه‌های مختلف، انتشار مجلات روشنفکری و دانشگاهی و... را نام برد. صرف نظر از گفتمان رسمی قدرت، در خصوص گفتمان‌های اجتماعی منتقد قدرت سیاسی، چند گفتمان کلی تأثیرگذار اسلام‌گرایی سیاسی، کمونیستی و گفتمان غرب‌زدگی و بازگشت به خویشتن یا اصالت‌گرایی فرهنگی قرار داشتند که هر یک از تنوعات فراوان درونی نیز برخوردار بودند. این گفتمان‌ها اغلب از منابعی چون متون و گفتارهای روشنفکری انتقادی و مخالف وضع موجود، زبان استعاری منتقدانه در مجلات ادبی - هنری و اجتماعی مستقل از دولت و قدرت سیاسی، سخنرانی‌های مذهبی مخالفین، جزوه‌های مبارزه چریکی، آثار هنری متعدده، آثار نمادین و استعاره‌ای ادبی متعهد و منتقد تغذیه می‌شدند (ادیب زاده، ۱۳۸۷: ۲۳۲).

گفتمان مارکسیستی که پیشگام‌ترین و بارزترین نماینده آن حزب توده / ایران متشکل از متفکرانی همچون سلیمان میرزا اسکندری، ایرج اسکندری، بزرگ علوی، انور خامه‌ای، احسان طبری، خلیل ملکی، فریدون کشاورز، عبدالحسین نوشین، رضا رادمنش و نورالدین کیاپوری بود، با تحلیل طبقاتی از وضعیت اجتماعی و اقتصادی ایران فعالیت می‌کرد که در مجلاتی مانند روزنامه دنیا، نوید و از همه مهم‌تر و پایدارتر روزنامه مردم دیدگاه‌های خود را منتشر می‌نمود (سفری، ۱۳۸۰). اما گفتمان اسلام‌گرایی سیاسی را که روحانیت به رهبری امام خمینی (ره) نمایندگی می‌کرد و در مقابل برداشت سنتی، فهمی از اسلام عرضه می‌کرد که تشکیل حکومت در دوران غیبت را موجه و لازم می‌شمرد و رژیم پهلوی را ابزار استعمار بیگانه و فاقد استقلال معرفی می‌کرد، به شیوه‌های مختلف از قبیل تشکیل صندوق‌های قرض الحسنه، انجمن‌ها و مجامع اسلامی، راه اندازی انتشارات، سعی در تربیت نسل انقلابی متدین و مبارز داشت و آرای خود را در مجلات گوناگون بویژه ماهنامه درس‌هایی از مکتب اسلام، فصلنامه مکتب تشیع و سالنامه مکتب تشیع به مخاطبان عرضه می‌کرد (نجاتی، ۱۳۷۱). اما گفتمان اصالت‌گرایی فرهنگی که در مقایسه با گفتمان‌های اسلام‌گرایی و مارکسیسم کمتر مورد تعرض حکومت واقع می‌شد، به سرعت گسترش یافت و به عنوان گفتمان انتقادی با اقبال مواجه شده و در آثار روشنفکران منتقدی چون عنایت، پرهام، شایگان، شادمان و... بازتاب یافت. این روشنفکران نوشته‌هایشان را در مجلات فردوسی، خواندنی‌ها و نگین به چاپ می‌رساندند تا از این طریق راهی برای انتقاد، ایجاد آگاهی و انعکاس شرایط سیاسی و اجتماعی عصر خود بیابند. چنانکه ملاحظه می‌شود با گذشت سه دهه از انتشار این مجله تا کنون پژوهش مستقلی در ارتباط با گفتمان نگین و نگرش آن نسبت به ساخت قدرت سیاسی و شیوه مبارزه آن انجام نشده است و بداعت این نوشته را می‌توان در همین نکته دانست.

گفتمان اصالت‌گرایی فرهنگی و زمینه‌های شکل‌گیری آن

شکل‌گیری رنسانس و انقلاب صنعتی، موجب دگرگونی بنیادین در ساختارهای اجتماعی غرب شد که با عنوان مدرنیته (با تأکید بر جنبه‌های ذهنی) و مدرنیزاسیون (با تأکید بر جنبه‌های عینی) خوانده می‌شود. بسیاری از محققان اصول فکری جنبش روشنفکری را مبنای مدرنیته می‌دانند که از غرب شروع شده و سپس به سایر بخش‌های جهان گسترش یافت. اما مدرنیته‌ای که برای امری درون‌زا بود، برای کشورهای دیگر امری وارداتی و واجد پیامدهای فرهنگی و هویتی جدی بود که تکوین گفتمان واکنشی اصالت‌گرایی از آن جمله است. گفتمان اصالت‌گرایی فرهنگی در واکنش به مدرنیته غربی، خواستار نوزایی فرهنگی و اخلاقی جامعه از طریق بازگشت به باورها و ارزش‌های فرهنگ بومی است. این گفتمان ضمن مخالفت با اصول روشنگری و مدرنیته غربی بر نقش حیاتی نخبگان روشنفکر در راهبری حیات جمعی و نوزایی اخلاقی و فرهنگی جامعه تأکید داشت (رشیدی، ۱۳۹۰: ۱۱۶). به عبارت دیگر، اصالت بخشی به خود و بازگشت به ریشه‌ها در واکنش به تخریب هویت ملی، سنتی و قومی و ساختار زیستی قشرهای اجتماعی در پوشش تجدید (عمرانی، ۱۳۸۰: ۵۳) موجب ظهور این گفتمان به عنوان تجلی ناسیونالیسم فرهنگی استعمار ستیز، ناقد امپریالیسم و اروپامداری شد. در واقع این گفتمان واکنش روشنفکران کشورهای عقب مانده به وضعیت رقت بار استعماری پس از جنگ جهانی دوم این کشورها بود (رضوی، ۱۳۹۰: ۶۴).

برخورد با مدرنیته غربی و پیامدهای فرهنگی و هویتی آن در ایران نیز با واکنش متفاوت روشنفکران همراه بود. ابتدا نوعی شیفتگی و تقلید از مدرنیته و پس از گذشت مدتی موج مخالفت با آن با تکیه بر عناصر اصیل فرهنگ ملی در برخی از آنان شکل گرفت. با این حال اصالت‌گرایی فرهنگی در ایران هم واکنشی به مدرنیته و هم نوعی مخالفت با دولت یکه سالاری بوده که سعی در تحمیل مدرنیزاسیون نامتوازن بر جامعه داشت و به مثابه راه برون رفت از بحران هویت روشنفکران، ناشی از سرکوب دولتی و تحمیل مدرنیزاسیون، شناخته می‌شود.

فهم علل شکل‌گیری گفتمان اصالت‌گرایی فرهنگی جز با توجه به زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جامعه در دوره پهلوی میسر نمی‌شود. با این توضیح که تلاش حکومت پهلوی برای تحرک بخشیدن به جامعه و انجام اصلاحات اگرچه کشور را از حیث تکنیکی تا حدودی به جلو برد، اما از نظر فرهنگی و سیاسی چنان فضای کشور را متحول ساخت که روشنفکران را برای عبور از آن به تفکر واداشت. مهم‌ترین نمونه این ناسازها، توسعه ناموزون و پیگیری فرایند اصلاحات بدون اصلاح ساخت سیاسی سنتی خودکامه بود که خود موجب جدایی دولت و جامعه شد (بروجردی، ۱۳۷۷: ۵۷). روشنفکران غرب‌گرا با ناامیدی از پیشبرد ایده اصلاحات از بالا و خروج از دولت از یک سو، و به دلیل تعلق به فرهنگ و هویت

غربی، فقدان جایگاه در بین مردم، به بحران هویت دچار شدند که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و در پی آن تحکیم سنت یکه سالاری نیز آن را تشدید نمود (تاجیک، ۱۳۸۲: ۱۴۲).

البته در سال‌های سرگشتگی هویتی، برخی از روشنفکران می‌کوشیدند با تأکید بر مسئولیت روشنفکر در مقابل مسایل اجتماعی و تعهد او برای اصلاح جامعه، نخبگان را دگرباره به صحنه آورند (حاج سید جوادی، ۱۳۴۲: ۵۹). و چون در آن سال‌های اختناق سیاسی نقد مستقیم قدرت از طرف روشنفکران میسر نبود، آنها به ناگزیر به راه‌های غیرمستقیم مبارزه روی آوردند و با تغییر تمرکز خود از حکومت به جامعه با اتکا به فرهنگ، از آن در مبارزه با رژیم و ایجاد تغییر در جامعه استفاده کردند (پرهام، ۱۳۵۷: ۲۲۱). در این راستا برخی از آنان با تمایز بین فرهنگ خودی و فرهنگ وارداتی غرب، پیروی از فرهنگ وارداتی غرب را به بیماری غرب زدگی تعبیر کردند و با تشدید فرایند قطبی شدن بین روشنفکران بومی و روشنفکران بیگانه، روشنفکران بومی، متأثر از امه سزر و فرانتس فانون که اعتقاد داشتند تنها با رجوع به فرهنگ اصیل، شرق می‌توانست هویت خود را باز یابد، (میرسپاسی، ۱۳۸۴: ۱۴) روشنفکران بیگانه را نماینده طبقه حاکم و تأمین‌کننده منافع امپریالیسم معرفی می‌کردند (رشیدی، ۱۳۸۷: ۱۳۲). با چنین درکی از غرب و بیماری غرب‌زدگی و با نفی تقلید از غرب خواستار بازگشت به خویشتن فرهنگی شدند.

علاوه بر بعد فرهنگی و هویتی، ساختار سیاسی رژیم پهلوی نیز مختصاتی داشت که موجب شکل‌گیری رویکرد انتقادی متفکران اصالت‌گرا می‌شد مانند ویژگی نئوپاتریمونیالیستی، اقتدارگرایی، خودکامگی و تمرکز شدید قدرت، ضعف مبانی مشروعیت رژیم، ممانعت از مشارکت گروه‌های سیاسی، شخصی بودن قدرت سیاسی (زونیس، ۱۳۶۵: ۱۵۰) سطح پایین نهادمندی سیاسی (عیوضی، ۱۳۸۵: ۳۰ و هویدا، ۱۳۶۵: ۱۲۰-۹۵)، انحصار سیاسی در سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری (نوذری، ۱۳۷۵: ۴۴)، موازنه قوا میان نخبگان بر مبنای اصل تفرقه بینداز و حکومت کن (معدل و کسرابی، ۱۳۸۲: ۱۹۰)، شاه محوری (افراسیابی، ۱۳۶۴: ۲۲۴)، و رانتیریسیم (عبداللهی و رادفر، ۱۳۸۸: ۴۱). چنین ویژگی‌هایی مانع تحقق توسعه متوازن و پاگیری جامعه مدنی در ایران گردید (بشیریه، ۱۳۸۰: ۱۲۰-۹۸). و با ناتوانی رژیم در جذب طبقات و نیروهای اجتماعی، مهم‌ترین خواسته این نیروها یعنی گسترش جامعه مدنی و مشارکت و رقابت در رژیم به حال تعلیق درآمد. در چنین شرایطی که مبارزات آشکار به مبارزات زیرزمینی و پنهانی با رژیم بدل شد، برخی احزاب و اندکی از مطبوعات، در صدد زنده نگه داشتن روح مبارزه با رژیم از طریق مبارزه غیرآشکار، مدت‌دار و مدنی برآمدند و اصالت‌گرایان که با شالوده‌ریزی چنین گفتمان انتقادی متمایز از گفتمان میراث‌گرای رژیم پهلوی و با هدف ایجاد تغییرات اجتماعی، محرکی قوی برای ایجاد جنبشی توده‌ای علیه رژیم

حاکم محسوب می‌شدند، برای مفصل‌بندی گفتمان انتقادی خود از سازوکارهای گوناگونی بهره بردند که انتشار نشریات و مجلاتی مانند نگین از جمله آنها بود. در این قسمت بازتاب رویکرد انتقادی مجله نگین به ساخت قدرت سیاسی مورد بررسی واقع می‌شود.

الف- مجله نگین و نقد ساخت قدرت سیاسی

از سال ۱۳۴۲ ه.ش با گسترش یافتن نیروهای اجتماعی مخالف، مجلات معدودی چاپ شدند که علاوه بر عمل به رسالت آگاهی بخشی به جامعه، در کنار نقد پنهان و کمترحساسیت برانگیز ساخت قدرت، سعی در بازتاب منافع و خواسته‌های نیروهای اجتماعی داشتند. از جمله آن‌ها مجله نگین است که به عنوان «ماهنامه سیاسی- ادبی ویژه روشنفکران (برزین، ۱۳۷۱: ۴۱۰)» تولد جدیدی در مطبوعات ایران بود که به ویژه بعد از کودتای خفقان زای ۲۸ مرداد سعی می‌کرد با زبان اجتماعی انتقادات خود را مطرح و بسیاری از مطالب اجتماعی و سیاسی را با زبانی محتاط انتقادی بازتاب دهد...» (بخارا، ۱۳۸۰: ۱۲) و با مباحث و مطالب علمی و ادبی و اجتماعی به نقطه امید تحول خواهان تبدیل شود» (ارمغان، ۱۳۴۵: ۴۸۸-۴۸۷). مجله نگین که با هدف ارتقای سطح دانش و آگاهی مردم (عنایت، ۱۳۴۴: ۵) از سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۷ در طول چهارده سال به طور مستمر منتشر شد و اکثر اعضای هیأت تحریریه آن دارای تحصیلات دانشگاهی عالییه بودند، وابسته به گروه یا حزب خاصی نبود. نگین تا اردیبهشت ۱۳۵۹ انتشار یافت و پس از آن، ظاهراً به دلیل انتشار مقاله‌ای از علی اکبر سعیدی سیرجانی، به محاق توقیف افتاد.

سرمقاله‌های نگین با عنوان راپرت به قلم محمود عنایت، به مثابه آینه، نقادانه مسائل جامعه معاصر خود را با ظرافتی خاص منعکس می‌کرد. عنایت عنوان راپرت را آگاهانه و با توجه به معنای آن یعنی شرح، روایت و سخن چینی برگزید. زیرا عنایت در نگارش راپرت از شیوه نقل روایت، داستان، اشعار، تمثیل و یا عباراتی بهره می‌گیرد که در ذهن خواننده زمینه‌ای برای دریافت منظور او ایجاد کند. عنایت در باره علت انتخاب طنز به عنوان وجه غالب نوشته‌های خود نوشت: «طنز و هزل نوعی پوشش است در جوامعی که اظهار عقیده صریح ممکن نباشد... تمثیل زمانی که با طنز و یا حتی فکاهی توأم باشد، تأثیر فراوان بر خواننده می‌گذارد. با طنز می‌توان تلخ‌ترین دارو را گوارا کرد. طنز زبانش بی‌پرده نیست. زبان بی‌پرده تبدیل به فحش می‌شود... طنزنویسی از بار سیاسی کلمات استفاده می‌کند تا هر دشنامی را در پوششی از الفاظ متین ارائه دهد» (عنایت، ۱۳۷۳: ۱۸).

عنایت در راپرت بدون اشاره مستقیم به دردهای جامعه، ذهن مخاطب را به اندیشه وا می‌دارد. در راپرت، آزادی نقد در جامعه و تحمل عقیده مخالف و وجود نویسنده منتقد منصف جایگاه

ویژه‌ای دارد. او سانسور و عدم تحمل مخالف از سوی حکومت و مردم را، عامل عقبماندگی سیاسی می‌داند. عنایت ضمن اعلام آمادگی برای بحث و نقد مسایل سیاسی نوشت: «زندگی خصوصی هرکس هر طور که می‌خواهد باشد به خودش مربوط است... نیش قلم ما متوجه کسانی است که رفتار آن‌ها به منافع کلی مملکت به نحوی از انحا لطمه می‌زند. اینک بر علیه سوء استفاده کسانی که کاری جز این‌ها ندارند رسماً اعلام نبرد می‌کنیم» (عنایت، ۱۳۵۶: ۵).

عنایت به کسانی که تنوع فکری را به حساب تفرقه‌اندازی می‌گذارند اعتراض می‌کند. در نظر او زندگی کثرت و تنوع است و مرگ همانی و هم‌شکلی. در جامعه‌ای که تبادل فکری بین سطوح مختلف جامعه برقرار نباشد روح نقادی خاموش می‌شود، و آن جا که روح نقادی خاموش شود، روح علمی نیز مجال رشد پیدا نخواهد کرد» (عنایت، ۱۳۵۳: ۴). چاپ این مطالب در سرمقاله، مقارن با تشکیل حزب رستاخیز و چاپ مصاحبه‌ای از شاه به مناسبت تأسیس حزب بود که در آن شاه مردم را به عضویت در حزب واحد دعوت می‌کرد. همچنین تشبیه منتقد به دیدهبان در آثار او نشانگر مقام رفیع منتقد نزد اوست. جای دیده بان در ارتفاع است بنابراین جایگاه منتقد بر فراز اجتماع است تا نزدیک شدن هر چیز را از دور تشخیص دهد و دیگران را از این ظهور آگاه کند. «منتقد باید در جامعه‌اش منزلتی رفیع داشته باشد تا وظیفه خود را نسبت به میهنش به درستی انجام دهد.» از نظر عنایت «حساسیت منتقد بزرگترین ویژگی اوست» و هر چه حساس‌تر باشد عیبها را دقیق‌تر و واضح‌تر می‌بیند. ویژگی دیگر او تفاوت در زاویه دید و ادراک او از وقایع و حوادث است (عنایت، ۱۳۵۳: ۵).

به عقیده عنایت ارزش نویسنده به قدرت انتقاد و اعتراض او وابسته است. به زعم او چنین نویسنده‌ای همواره بر خلاف جریان می‌راند. یک هنرمند متعهد هرگز نباید با وضع موجود کنار بیاید و همیشه باید جلوتر از معاصران خویش به پیشواز آینده برود و هشدارها و فریادهای اعتراض او می‌تواند «جامعه را از خطر جمود و رکود و توقف نجات دهد» (عنایت، ۱۳۵۴: ۵).

عنایت ضمن نقد فقدان قانون معین در باره حدود اختیارات و وظایف مطبوعات و دولت، به معتقدان به شرف و حرمت نویسندگی و صیانت حقوق روزنامه‌نگاری توصیه می‌کند با قلم خود به روند تحدید مطبوعات و «آیین‌نامه‌هایی که به قضاتی مغرور اجازه می‌دهند آثاری را که دارای ارزش حقیقی می‌باشند، فقط بدان دلیل که به نظر آنها زنده آمده است، محکوم و مطرود سازند، معترض شوند.» او در چندین سرمقاله نویسندگان را به مطالبه آزادی تشویق می‌کند زیرا «ممکن است آزادی یک فرد عادی متضمن آزادی دیگران نباشد اما آزادی نویسنده قطعاً متضمن آزادی دیگران است و به همین جهت وقتی نویسندگان یک جامعه آزاد نباشند مردم آن جامعه نیز آزاد نخواهند بود» (عنایت، ۱۳۵۵: ۴ و عنایت، ۱۳۵۶: ۷).

مشخصه دیگر مقالات عنایت، توجه او به مسائل و آسیب‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه مانند

افزایش مادی‌گرایی، کاهش ارزش‌های فرهنگ بومی، لزوم رعایت حقوق دیگران و احترام به قانون است. او نوشت: «...از همه جرائم نابخشودنی‌تر، و از همه جرائم خواه خیابانی خواه غیرخیابانی غم‌انگیزتر - جرم جامعه‌ایست که می‌خواهد نظم را بدون قانون مستقر کند - جامعه‌ای که نمی‌تواند قانون را متساویا در مورد همه کس به اجرا در آورد و جامعه‌ای که بر ضد مردم فاقد حقوق مرتکب جرم می‌شود به یک تراژدی انسانی و تاریخی جان‌بخشیده است» (عنایت، ۱۳۵۵: ۵). به عقیده عنایت بسیاری از جنایات محصول شکاف بین گفتار و کردار ماست و این امر ابعاد ریاکاری جامعه را نشان می‌دهد. قانونی که نتواند در مورد عموم به تساوی اجرا شود به فساد منجر می‌شود (عنایت، ۱۳۵۵: ۶).

عنایت در چند سرمقاله خود در باره علل عدم توجه به قانون از سوی مردم و حکومت، در راپرت شماره ۱۴۹، با شرح سفر خود به لندن و شرح دیدها و شنیده‌های خود، به نکات قابل تأملی اشاره می‌کند: «راننده لندنی متوقع است همان طور که او حق شما را رعایت می‌کند، شما هم حق او را رعایت کنید. بدین ترتیب که هر دو طرف با احترام به حقوق یکدیگر - و بدون تجاوز به حق یکدیگر - به نظم خیابان کمک می‌کنند. در حالی که تجاوز پیاده به سواره و تجاوز سواره به پیاده در تهران امری عادیست» (عنایت، ۱۳۵۶: ۶).

اگر سواره را دولت و پیاده را ملت فرض کنیم در این صورت خیابان می‌تواند نماد جامعه‌ای باشد که دولت و ملت با احترام و رعایت حقوق یکدیگر به نظم و بالندگی آن کمک می‌کنند. علاوه بر این عنایت با تعریف ساخت قدرت به شیوه اعمال قدرت حکومت بر جامعه، دو نوع ساخت قدرت را معرفی می‌کند: اول ساخت قدرت یک جانبه و دو جانبه. در نوع اول قدرت سیاسی مشروعیت خود را از ماورای اجتماعی به دست می‌آورد و نهادهای مشارکت و رقابت مردم در آن ضعیف است. در ساخت قدرت دو جانبه، منبع مشروعیت درون-اجتماعی است و در نتیجه امکان مشارکت و رقابت سیاسی در آنها به درجات مختلف وجود دارد (عنایت، ۱۳۵۵: ۱۵۸).

به نظر عنایت ویژگی برجسته نظام خودکامه یعنی عدم مشارکت سیاسی و قانونی، به تدریج سبب فاصله دولت و طبقات اجتماعی و عدم درک صحیح حکومت از انتظارات جامعه می‌شود. علتی که دیر یا زود حکومت را از پای در خواهد آورد. بدین ترتیب عنایت با زیرکی و در قالب ماجراهای زندگی روزانه، تمثیل و طنز، دغدغه‌های جامعه خویش را به تصویر می‌کشد و با تأکید بر مفاهیمی مانند سانسور، دخالت بی‌ضابطه دولت در امور مطبوعات، بی‌قانونی و عدم رعایت حقوق دیگران، عدم تحمل نقد و عدم آزادی نویسندگان، تبعیض افراد در برابر قانون و عدم امکان مشارکت در امور اجتماعی و سیاسی به نقد قدرت سیاسی می‌پردازد. کاری که در فضای سانسور و اختناق جامعه آن روز ایران بی‌تردید کاری جسورانه محسوب می‌شد.

از دیگر مسائل مورد توجه نگین، موضوع تعلیم و تربیت و تأثیر آن در پیدایش تفکر انتقادی است. شاهپور راسخ در مقاله تعلیم و تربیت در اجتماع تأثیر متقابل نظام سیاسی و نظام تعلیم و تربیت را بر یکدیگر بررسی می‌کند. او نوشت: «شک نیست که میان تعلیم و تربیت و نظام اجتماعی سنخیت و تجانسی در کار است... در جامعه‌ای که بر اصل دموکراسی مبتنی است تعلیم و تربیت شیوه تجربه و تحقیق آزاد و تساهل و تحمل آراء مخالف و ادب و عدالت و احترام به دیگران را می‌آموزد حال آنکه در جامعه‌ای که پایه قدرت را بر سلسله مراتب سخت و حکومت بی‌چون و چرای مافوق نهاده است اصل انضباط و پیروی اجباری از مقام مستبد در تعلیم و تربیت نیز پذیرفته شده است» (راسخ، ۱۳۴۴: ۷). او در ادامه روند تاریخی تحول ساخت قدرت و تغییر نظام اجتماعی در اروپا از رنسانس تا ایجاد حکومت ملی و دموکراسی‌های آزاد را بررسی می‌کند و با این شیوه به نقش اساسی تربیت در ایجاد افکار نو، توجه می‌کند و بدین وسیله تلویحا از نظام تربیتی ایران که محل تحمیل ارزش‌هایی خاص شده است و معلمان و مربیانی که برای بازتولید خواست قدرت عمل می‌کنند و فاقد هرگونه نوآوری هستند، انتقاد می‌کند.

محمود صناعی هم مانند راسخ از باز تولید روابط قدرت در نهاد تعلیم و تربیت انتقاد می‌کند و معتقد است تا زمانی که این دور تسلسل میان نظام تعلیم و تربیت و نظام سیاسی ایران وجود دارد نه تولید علمی صورت خواهد گرفت و نه نظام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایرانیان تغییری خواهد کرد. به باور صناعی فرد تحصیل کرده و صاحب فن و دانش خود را در مواجهه با نظامی می‌بیند که در آن هیچ جایگاهی ندارد و هیچ امکانی هم برای مشارکت ندارد و اصلا به او توجهی نشده است (صناعی، ۱۳۴۴: ۱۰).

به شیوه‌ای مشابه دکتر هشترودی، نیز ساخت متمرکز قدرت را نقد می‌کند. او در مقاله آزادی اندیشه علمی، آزادی تفکر و اندیشه را تنها راه پیشرفت و توسعه جامعه می‌داند و ایجاد یک رنگی و عصیت بی‌جا در اندیشه‌های خاص را مانع و حجاب دانش و هنر می‌خواند. او نوشت: «دانش و هنر فقط در مهد آزادی پرورده می‌شود و اگر آزادی علمی خصوصا آزادی اندیشه را از هنرمند یا دانشمند بازگیرند اینان از کار در می‌مانند و ناچار دانش و هنر متوقف می‌شود و راه انحطاط می‌پیماید و دانش و هنر از پیشرفت باز می‌ماند» (هشترودی، ۱۳۴۴: ۸). بدین شیوه هشترودی با استناد به ضرورت آزادی اندیشه، هرگونه اقتدار طلبی و تمامیت خواهی را نقد می‌کند و آزاد اندیشی را تنها راه برون رفت جامعه از وضعیت نابسامان خود می‌داند.

بدین ترتیب هر سه نویسنده معتقدند تا زمانی که تعلیم و تربیت به تولید روابط قدرت و ارزش‌های مسلط می‌پردازد به تولید دانش منجر نمی‌شود. کنترل نهاد تعلیم و تربیت از سوی حکومت، تحمیل خواسته‌های آن بر نظام آموزشی و فقدان آزاداندیشی مانع توسعه سیاسی و

عامل عقب‌ماندگی کشور است. هشتروندی آزادی‌اندیشه علمی، راسخ ضرورت توجه به تأثیر نظام تربیتی بر ساخت سیاسی و اجتماعی و صنایع توجه به عامل انسانی و شناخت نیازهای جامعه و ضرورت بازبینی در نظام آموزشی را راه‌های برون رفت از این وضعیت می‌دانند. ویژگی‌های ساخت قدرت سیاسی در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ خورشیدی، سبب گردید تا شعر نیز به مثابه ابزاری برای بازنمایی واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی جامعه به خدمت گرفته شود. مجله نگین نیز به خوبی از شعر برای بیان دیدگاه‌ها و علائق خود بهره جست. به عنوان مثال در اشعار رضا براهنی تعبیری مانند پرنده در قفس، قفس دلتنگی، تاریکی و قفس به چشم می‌آیند. این تعبیر مبین نگاه انتقادی شاعر به وضعیت سیاسی و اجتماعی عصر خویش است. براهنی در توصیف این وضعیت نوشت: «ادبیات معاصر ایران، روحی که دچار خشم است و خیز بر می‌دارد تا راهی به سوی آینده بگشاید ولی نمی‌تواند و مثل پرنده‌ای است که در تاریکی که در هر پرواز خود سر و منقار و بال‌هایش را به دیوار فرو می‌کوبد. روحی که بر تارک آن، ندای مرغ آمین نیما شنیده می‌شود و صدای انال‌الحقش از سینه استخوانی جلال آل احمد بپا می‌خیزد و در گوش‌های ما می‌پیچد و کیست آن صدای ممنوع را به عنوان ندای ممنوع نشود» (براهنی، ۱۳۴۹: ۴۶۳).

این وضعیت در «شعر از آن بلندی گل مرا نگاه کن» به خوبی منعکس شده است:
«از آن بلندی گل، مرا نگاه کن

که در تمام خیابان، به جز جماعتی از خارهای تازه فرو رفته در نگاه نمی‌بینم
کسی باز تواند مرا نجات دهد؟

کسی باز تسلی دهد؟

پرنده پر نتواند زدن در این دلتنگی،

شفاعتی بکن در این قفس، هراسان را،

و از بلندی گل‌ها مرا نگاه کن» (براهنی، ۱۳۴۸: ۳۹).

استفاده از واژه‌هایی مانند خار و قفس نشانگر رنج شاعر و مردم زمانه او و کاربرد واژگان دلتنگی و هراسان انعکاس شرایط روحی‌ای است که شاعر با آن دست و پنجه نرم می‌کند و پرنده اشاره به شاعری است که در این قفس یعنی جامعه خفقان‌آلود امکان بال و پر گشودن ندارد و منتظر دستی نجات بخش است.

از دیگر شاعران اجتماعی مجله نگین محمد زهری است که اشعاری سرشار از واژه‌هایی مانند شهر خالی، خانه، جنگل، خاک و خون، در بسته، عاصی، مرغ بر خاک افتاده سرود که نگرانی و رنج شاعر از شرایط زمانه و انتقاد او از اوضاع سیاسی و اجتماعی را حکایت می‌کند. به نظر می‌رسد زیباترین و مهم‌ترین شعر زهری در نگین، قطعه شعر نسبتاً بلند اشارت است که مبین

تاریکی و خفقان سیاسی، سانسور و شرایط مخالفان نظام سیاسی است که با زبان اشارت به تصویر کشیده می‌شود. باغ، خاک و خانه نماد ایران است و منظور از مرغ‌های حق مخالفین حکومت‌اند. در صفحه‌ای که این شعر به چاپ رسیده است تصویری ترسیم شده که در آن، مردی پشت میله‌هایی بلند در بند است.

(۱) زبان روزگار ما، اشارت است.

نمی‌توان به روشنی

سخن ز باد گفت،

که باد عاصی از حصارها به کوه‌ها گریخته است

و نام باد بر زبان، زبانه ایست که بال خشم

شعله را به بام خانه می‌کشد...

در این زمان،

حدیث خاک پایمال و ماندگار،

حدیث رایج زمانه است...

چه هولناک عبرتی است که...

خون پاک مرغ‌های حق

به روی خاک باغ، لخته است

تمام راه‌های باز، با شاهراه شهر عیش می‌رسد (زهری، ۱۳۴۴: ۲۵). زهری در این قطعه شعر علاوه بر این که اندوه و تنهایی شاعرانه را روایت می‌کند، مخاطب را از بیماری وحشت‌آور استبداد و خفقان که گریبان‌گیر جامعه شده است، آگاه می‌کند. این بیماری هم چون طاعون سبب گریز مردم از یکدیگر و سکون و سکوت شهر شده است.

سیاوش کسرایی نیز از شاعرانی است که از شعر برای نقد جامعه بهره می‌گیرد. در بررسی اشعار او در نگیں واژگانی چون خاک، جنگل، مرد، شب و اصطلاحاتی چون سرخ گل، خاک خونین و مرد تنها دیده می‌شوند. به عنوان نمونه در شعر زیر آمده است:

« من به جرمی که چرا کبریتی گیراندم

یا یک لیوان آب،

تشنه کامان را مهمان کردم

صورت‌م نقش‌پذیرنده سیلی گشته است.

سر هر رهگذر تاریکی تا به خود می‌پیچم،

سخت گریبان مرا می‌گیرند، سر من می‌شکنند

می‌درانند به تن جامه من ... و مرا از همه جا می‌رانند.

حیف! من رفیقانم را کم دارم...

من به اندازه این جثه و جان، من به اندازه این نا و نفس، می‌توانم جنگید.

ولی یک تنه جنگیدن کافی نیست... من رفیقانم را کم دارم» (کسرای، ۱۳۴۷ : ۳۹).

صدای شاعر در این شعر صدایی انتقادی، مبارزه‌جو، بسیج‌گر و دعوت به مبارزه و همبستگی است. کسرای در این شعر، شرایط سخت زندگی خود و مردم و وضعیت نویسندگان و شاعران منتقد را ترسیم می‌کند. بدین ترتیب استعمال واژه‌های تاریکی، قفس، خار در چشم، دلتنگی، راه بسته و طاعون نمایانگر سیستم اجتماعی- سیاسی عصر شاعر و فضای آکنده از فشار و انسداد سیاسی و کاربرد کلمات عاصی، خواب‌گرد غریب و هراسان و ... نشان‌دهنده موقعیت متزلزل، تنها و منزوی شاعری است که دردهای جامعه را احساس می‌کند و در صدد راه برون رفت از آن است.

علاوه بر سرمقاله و شعر تصاویر نیز در مطبوعات از اهمیت به‌سزایی برخوردارند، چرا که پیش از خواندن متن به چشم می‌آیند، متناسب با شرایط سیاسی و اجتماعی رسم می‌شوند و تصویرگر معمولاً موضوع آن را به فضای اجتماعی اطراف خود ربط می‌دهد. از این حیث تصاویر مجله نگین حائز اهمیت اند که تعدادی به‌عنوان نمونه انتخاب شده‌اند.



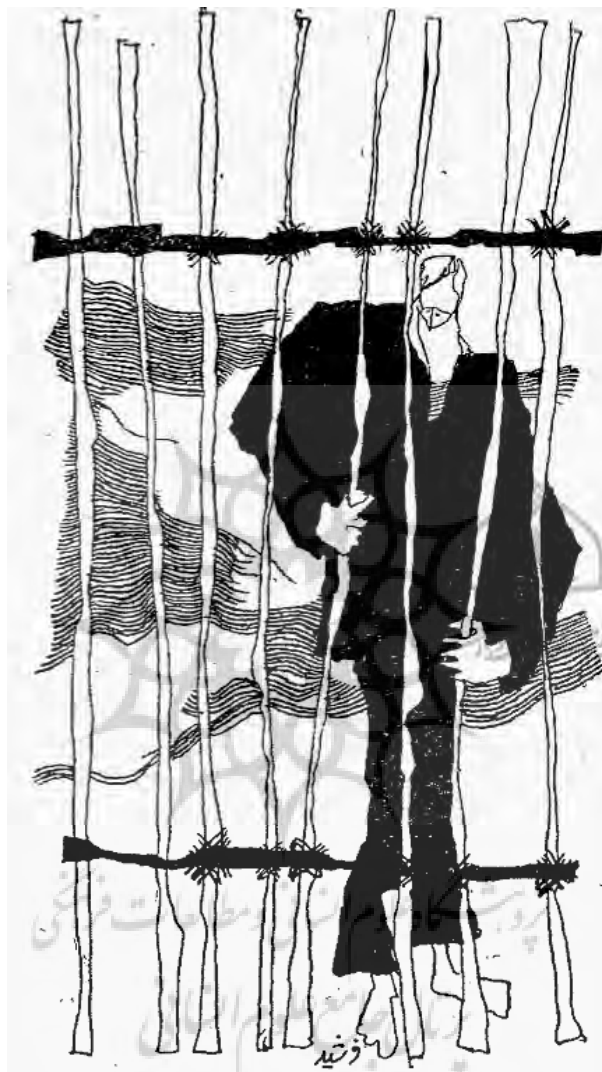
تصویر شماره ی یک: این تصویر بیانگر سرکوب و به بند کشیدن اندیشه مخالف و فقدان آزادی بیان است (نگین، ۱۳۵۵ : ۵۵ و نگین، ۱۳۴۸ : ۴۲). نام هنرمند تصویرگر یا امضای او در ذیل تصویر نیامده است که خود می‌تواند حاکی از وجود فضای ارباب و ترس باشد.



تصویر شماره ی دو : اندیشه ی هنرمند یا متفکر از راه تصویر سازی به خوبی بیان شده است: آرزوی آزادی های سیاسی و اجتماعی و به پرواز در آمدن اندیشه(نگین، ۱۳۵۷: ۶۲).



تصویر شماره ی سه : در این تصویر هنرمند به نوعی اسارت ذهن و اندیشه را به رخ می کشد(نگین، ۱۳۵۷: ۶۲).



تصویر شماره ی چهار: این تصویر را فرشید مثنالی طراحی صفحات مجله نگین رسم کرده است (نگین، ۱۳۵۴: ۲۷).

در نگاه اول مردی به چشم می‌آید که پشت حصار یا ستون‌هایی که با سیم خاردار بهم متصل شده‌اند گرفتار آمده‌است. اما با دقت بیشتر حرکت پاهای مرد رامی‌توان دید. پای عقب به داخل حصار رفته و ثابت مانده اما پای جلویی در حال بلند شدن از زمین و حرکت به سمت

عقب است. گویی خود او می‌خواهد به داخل حصار برود. این تصویر نشانگر مشکل خود سانسوری است که ناشی از ویژگی‌های ساخت قدرت است که فرصت نقد آشکار و بروز توانایی‌ها را از متفکران ستانده است.

بدین ترتیب بررسی محتوای مطالب مجله نگین نشان می‌دهد که این مجله نسبت به ساخت قدرت سیاسی موضعی انتقادی داشت و با زبان ملایم و کمتر حساسیت برانگیز و بهره‌گیری از مقالات علمی و زبان تصاویر، طبق رسالت تاریخی و فلسفه وجودی خود، نقد قدرت سیاسی را در کانون توجه خویش قرار داد. از این رو می‌توان گفتمان نگین را در ذیل گفتمان اجتماعی منتقد قدرت سیاسی قرار داد.

ب- نگین و گفتمان اصالت‌گرایی فرهنگی

گفتمان اصالت‌گرایی فرهنگی در فضای روشنفکری دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، در میان گفتمان‌های منتقد قدرت سیاسی جایگاه خاصی داشت. برخی از روشنفکران حامل این گفتمان، برای نشر افکار خود و آگاهی بخشی به جامعه، آرای خود را در معدودی از مجلات روشنفکری آن دوران از جمله نگین منتشر کردند. در این بخش چگونگی مفصل‌بندی و بازتاب گفتمان اصالت‌گرایی فرهنگی در این مجله مطالعه می‌شود. بدین منظور متون مورد بررسی شامل مقالات و تصاویر و از میان مقالات، از مقالات نویسندگان پرکار مانند پرهام، عنایت، شادمان، حاج سید جوادی و نراقی استفاده شده است.

رویدادهای ایران در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ ه.ش مثل مدرنیزاسیون آمرانه و ناموزون، شکاف بین آموزش نوین و تعالیم مذهبی و میان فن‌آوری جدید و سنت، و هم چنین تحولات خارجی مانند جنبش‌های ضد استعماری در جهان سوم، گسترش موج انتقاد و تردید روشنفکران شرقی نسبت به مدرنیته غربی، توسعه‌نیافتگی ایران و بحران هویت سبب شد روشنفکران ایرانی به تأسی از سارتر، هایدگر، فانون و سزر برای برون رفت از اوضاع اسفناک جامعه بازگشت به اصالت فرهنگ ایرانی را برگزینند. مسئله بازگشت به فرهنگ اصیل هسته مرکزی گفتمان اصالت‌گرایی فرهنگی را تشکیل می‌دهد. در همین راستا نویسندگانی چون حاج سید جوادی، نراقی و دیگران در مجله نگین بازگشت به فرهنگ اصیل را با عنایت به میراث، تاریخ و سنن ملی و بومی بسط می‌دادند (رشیدی، ۱۳۸۷: ۳۰۳ و ۳۰۴). آنان از تاریخ به عنوان شالوده‌ای برای ساخت یک نظام اجتماعی تازه استفاده کردند. مثلاً حاج سید جوادی تاریخ را عامل پیوستگی میان جوامع انسانی دانست که در خود میراث‌هایی از گذشته هم چون حافظه جمعی مشترک، زبان، ادب و اخلاق و هر آنچه که متعلق به تاریخ است را به دنبال دارد. تاریخ و میراث گذشته‌ها همانند موتور محرکه ایست که می‌تواند ملت‌ها را به تکاپو وا دارد و آنها را از

یوغ حکام ستمگر و قدرت‌های استعمارگر برهاند. محموله‌های تجاری هم چون فیلم‌ها، آهنگ‌ها حتی خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها هیچ بستگی فرهنگی و تاریخی با فرهنگ و تاریخ بومی ندارد و تنها مایه مسخ و تسخیر فرهنگ شرقی توسط فرهنگ غربی است. بنابراین تاریخ نه تنها دریچه‌ایست که از آن می‌توان مسایل زمان حال را دید بلکه ثروتی است که می‌توان مؤلفه‌های اصیل فرهنگی را از بطن آن بیرون کشید و اوضاع کنونی را تغییر داد. همانگونه که یکی از نویسندگان در یک مقاله نگین ادعا کرد « غالب اشکال فکری و فرهنگی شرق و اکثر تمایلات روحی و معنوی عمیقی که در قالب مذاهب در ممالک شرقی تجلی کرده است، چیزی جز تظاهری از مخالفت و پیکار با سنت‌ها و تظاهرات ظالمانه نبوده است» (ع. م، ۱۳۵۱: ۱۱).

نویسندگان نگین علاوه بر عنصر تاریخ، به زبان و ادبیات کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکایی لاتین به عنوان عنصری از اصالت‌گرایی فرهنگی و جزئی از فرهنگ اصیل توجه داشتند. مثلا حمید نطقی در مقاله‌ای میراث ادبی سیاهان را می‌ستاید که چگونه در اساطیر، افسانه‌ها، داستان‌ها و اشعار آفریقایی جلوه می‌کند. ادبیات آفریقائی جزئی از فرهنگ بومی آن است که در رقص‌ها، آوازها، نقاشی‌ها و هنرها خود را باز می‌نماید. به عقیده او این تنها میراث آفریقا نیست بلکه میراث بشریت است (نطقی، ۱۳۴۶: ۲۷). نویسنده با توجه به تاریخ، میراث گذشته و زبان و ادبیات در صدد است مؤلفه‌های یک فرهنگ اصیل را از صفحات تاریخ استخراج و آنها را احیا کند و از آن به عنوان ابزار ایستادگی در برابر غرب استفاده کند.

محمود عنایت طی سرمقاله ای با نام اسب چوبی تروا در نگین، چهره واقعی غرب را عیان می‌سازد. اسب چوبی تروا در حقیقت همان غرب است که چهره‌ای زیبا و جذاب از تکنولوژی و پیشرفت‌های مادی دارد اما در باطن مخوف است. این ظاهر جذاب در درون خود با توسعه و پیشرفت ملل واپس‌مانده سازگاری ندارد و یا به تعبیر درست‌تر دشمنی دارد (عنایت، ۱۳۴۶: ۷۰). انتخاب واژه واپس‌مانده نیز از سوی عنایت مهم است. واپس مانده کشوری است که غرب با نابودی فرهنگ بومی آن و تحمیل فرهنگ خود، آن را از توسعه بازداشته است. در واقع کشور عقب مانده با نابودی و پس راندن فرهنگ بومی‌اش توسط غرب از پیشرفت وامانده است. آنچه مد نظر عنایت بود در آثار سایر روشنفکران به امپریالیسم فرهنگی تعبیر شد (حاج سید جوادی، ۱۳۴۶: ۳ و رشیدی، ۱۳۸۷: ۲۹۶).

در چنین شرایطی وظیفه روشنفکر مبارزه با این روند از طریق تبلیغ فرهنگ و آرمانی جدید بود. این تا حدی به رهایی بخشی کشورهای جهان سوم از طبقات حاکم غرب‌گرای خود و ایجاد فرهنگی جدید به دور از نفوذ فرهنگ غربی باز می‌گشت. حاج سید جوادی از نوشتن عبارت «خواست و تمایل اصلی فرهنگ جهان سوم مبارزه و رهایی از اقتصاد غرب و اندیشه‌های غربی به مفهوم گسترده کلمه معطوف به آزادی از فرهنگ غربی است.» دقیقاً همان رهایی از

چنگال امپریالیسم فرهنگی و استعمار غرب را مد نظر داشت (حاج سید جوادی، ۱۳۴۵: ۲). جنگ با امپریالیسم فرهنگی در مقالات نگین به جنگ با روشنفکر دروغین یا به تعبیر آل احمد روشنفکر وارداتی و یا به عبارت درست‌تر نخبگان استعماری هم کشیده شد. نخبه استعماری در نظر نویسندگان مجله نگین، برخی طبقات اجتماعی، سرمایه‌داران داخلی و نخبگان دستگاه‌های دولتی در کشورهای عقب مانده بودند که به سرعت جذب فکر و شکل زندگی کشورهای بزرگ امپریالیست می‌شوند و خواه ناخواه شکل و محتوای زندگی و فرهنگ کشورهای خود را نیز شبیه زندگی کشورهای بزرگ در می‌آورند (نگین، ۱۳۴۵: ۱۰).

ابتکار طرح واژه‌ای جدید برای نخبگان استعماری در مجله نگین با حاج سید جوادی بود. او در این عبارت که باید «حضور اصیل را از حضور کاذب باز شناسیم و هر رؤیتی را حضور ندانیم. بین حضور همراه با عنصر مقاومت و حضور با تسلیم و قبول، تفاوت از زمین تا آسمان است»، ایده اش را مطرح می‌کند (حاج سید جوادی، ۱۳۴۶: ۲۶). منظور او از حضور کاذب همان نخبه طبقه متوسط و فن سالارانی بود که به یاری استعمار شتافته و با ریشه کن کردن فرهنگ اصیل و بومی خود و جایگزینی آن با فرهنگ غربی، بقای خود را مرهون فاصله میان منافع حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان می‌دانند. در این تعبیر طبقه حکومت‌کننده و فن سالار زاده امپریالیسم و استعمار معرفی می‌شود.



تصویر شماره پنج: این تصویر مفهوم نخبه استعماری یا روشنفکر وابسته را تداعی می‌کند.

سر و اندیشه‌ای که بلندگوی تبلیغاتی استعمار و حکومت دست‌نشانده اوست و دستی که به غارت ثروت و ارزش‌های بومی و فرهنگی این سرزمین آمده است (نگین، ۱۳۵۲: ۴۱).

بدین ترتیب در مقاله‌های نگین برای مقابله با امپریالیسم و حکومت دست‌نشانده استعمار، پیروزی و مقاومت سایر ملت‌های جهان سوم تبلیغ می‌شد: «حوادث سال‌های اخیر در روحیات و افکار آسیایی‌ها به خصوص نسل جوان تأثیر عمیقی گذاشته است. شیفتگی به غرب به تدریج به یک تفکر انتقادی تبدیل شده است. موفقیت نهضت‌های آسیا و پیروزی نهضت‌های ملی و ضد استعماری در این قاره و مقاومت سی‌ساله مردم ویتنام در برابر غربیان جاذبه زندگی معنوی کشورهایی چون هند و نپال برای کشورهای غربی به ویژه جوانان آنها که از تمدن غرب و مشکلات زندگی ماشینی سرخورده‌اند و نیز ضعف و تزلزلی که زندگی غرب را در همه جهت فرا گرفته است، بر روی هم عواملی است که آسیای کهن را در مسیر تاریخی به خود بازگشتن و بیدار شدن قرار داده است» (نراقی، ۱۳۵۲: ۴۲).



حیا ... عکس از مجله فتو سمرانی

تصویر شماره ۵ شش: یک زن محجبه آن هم در شرایطی که رژیم مروج سبک زندگی خاصی بود تا حدودی رادیکال به نظر می‌رسد.

نگین این تصویر را در صفحه‌ای که در آن دفاع و حمایت از ارزش‌های ایرانی و هویتی جامعه برای جلوگیری از انحطاط بیشتر اخلاقی و اجتماعی پیشنهاد شده بود چاپ کرد. در زیر کادر عکس عبارتی برجسته به چشم می‌آید: «تقلید کورکورانه و از دست دادن همه سنت‌های پرارزش گذشته و مبانی فرهنگ و تمدن این کشور آفت بزرگی است که ملت‌ها را تهدید می‌کند و از این روست که نگاهداری و زنده کردن آن از مهم‌ترین وظایف ماست» (نگین،

۱۳۴۸: ۳۱).

بنابراین بازگشت به فرهنگ اصیل ایرانی تنها راه حلی بود که نویسندگان نگین در آن مقطع زمانی برای نقد عملکرد حکومت به آن دست یازیدند در این قسمت از نوشته برای درک بهتر بازتاب گفتمان اصالت‌گرایی فرهنگی در مجله نگین، مقالات سه تن از نویسندگان پرکار نگین مانند حمید عنایت، مهدی پرهام و فخرالدین شادمان بررسی می‌شود.

در سلسله مقالات حمید عنایت در مجله نگین، چهار موضوع مهم به چشم می‌خورد:

(۱) انتقاد از کسانی که اسلام و فرهنگ کهن را عامل عقب‌ماندگی ایران می‌دانند

(۲) مسئله چگونگی رابطه با فرهنگ غربی و تجدد

(۳) نقد بنیان‌های فکری روشنفکران و وضعیت روشنفکری در ایران

(۴) اهمیت زبان فارسی

عنایت در مقاله دین و دنیا در نقد متفکرینی که دین را عامل انحطاط جامعه می‌دانند، نوشت: «به عقیده من روشنفکران ما به علت‌های تاریخی و اجتماعی، از فرهنگ و تفکر ایرانی بیگانه شده‌اند. ما علت‌های عقب‌ماندگی را از مشروطه به این طرف، جسته و گریخته بررسی کرده‌ایم و به این نتیجه رسیده‌ایم که یکی از علت‌ها دین بوده‌است و روی هرچه به آن مربوط می‌شد، مانند معارف دینی، تاریخ، فلسفه و فرهنگ تا جایی که به مباحث دین ربط داشت، خط بطلان کشیدیم و از فرهنگ کهن خود بی‌زاری جستیم» (عنایت، ۱۳۴۷: ۵).

عنایت برای مستدل کردن انتقاد خود، از کتاب اسلام و سرمایه‌داری ماکسیم رودنسون بهره می‌گیرد. بحث اصلی رودنسون در مقایسه ظرفیت‌های دین اسلام و مذهب پروتستان برای پیشرفت اقتصادی و سرمایه‌داری این است که اسلام هم مانند مذهب پروتستان تمامی عناصر پیشرفت یعنی کرامت شخصیت انسانی، توانایی استوار کردن ایمان دینی بر پایه عقل و پرهیز از عقاید تقلیدی و جعلی را در خود داراست...» (عنایت، ۱۳۴۷: ۷۲). سپس او این پرسش را طرح می‌کند که اگر اسلام بالقوه تمامی عناصر پیشرفت را داراست، پس چرا بالفعل سبب پیشرفت مسلمانان نشده است؟ او پاسخ می‌دهد که «علت عقب‌ماندگی مسلمانان به عملکرد خود آنان باز می‌گردد نه به ذات اسلام. علت عقب‌ماندگی مسلمانان به این جهت است که مسلمانان تاکنون اسلام را به شکل حقیقی و ساده خود به کار نبسته‌اند» (عنایت، ۱۳۴۷: ۷۲). با چنین مدعایی عنایت می‌کوشد اسلام را از اتهام انحطاط و عقب‌ماندگی ایران و مسلمانان مبرا کند.

برجسته‌ترین مقاله عنایت در نگین مقاله که معرف اصالت‌گرایی است، مقاله اهمیت شناخت انتقادی ارزش‌های فرهنگی است. وی نوشت: «آینده فرهنگ ایران... به سه عامل وابسته است: نخست، نفوذ فرهنگ و تمدن غربی، دوم، میراث فرهنگی ملی و سوم روش ما در چگونگی

بهرمندی از این دو. در این میان پرتوان‌تر و زورآورتر از همه، نفوذ و تمدن غربی است؛ زیرا نه تنها با ساز و برگ و نیروی شگرف فنی و صناعی خود می‌تواند در همه زمینه‌های زندگی ما رخنه کند، بلکه شیوه اندیشه و داوری و پسند ما در باره بسیاری از مسائل این روزگار خواه و ناخواه از تمدن غرب اثر گرفته است» (عنایت، ۱۳۵۱: ۵). به باور عنایت اگر بخواهیم از تجدد بنیادهای اندیشه سیاسی بومی را بسازیم، باید پیش از هر کاری شیوه جذب تجدد را منتقدانه بررسی کنیم و از شیفتگی و طرد مطلق اجتناب کنیم. به عقیده عنایت از زمان انقلاب مشروطه، جامعه ایرانی دو رویکرد کاملاً متضاد در مواجهه با تجدد داشته است: «نخست شیفتگی و دوم طرد مطلق تجدد». اما هیچ یک از این دو، واکنش مبتنی بر آگاهی نبوده است (عنایت، ۱۳۵۱: ۶).

در نگاه انتقادی عنایت، ایرانی نه تنها غرب را نشناخته است بلکه از آن مهم‌تر ارزش‌های فرهنگی غرب را به محک نیازهای جامعه خود نیز نقد نکرده است. در نتیجه روشنفکران جریان‌های فکری مختلف که در برابر غرب موضع گرفته‌اند، خود در گسترش شیوه‌های سطحی و قالبی فکر غربی در ایران مؤثر بودند. عنایت تمامی این جریان‌ها را از این نظر که فاقد نسبت‌سنجی صحیحی میان خود و غرب هستند و درک درستی از بومی‌گرایی ندارند، نقد می‌کند (زند، ۱۳۷۹: ۲۱۸). او می‌نویسد: «هم کسانی که در برابر هجوم غرب به ناسیونالیسم پناهنده شوند و هم کسانی که انتقاد مارکسیسم از سرمایه‌داری غرب، دست‌آویز حملاتشان بر غرب است و هم آنان که اعتراض‌های اخلاقی یا شبه عرفانی برخی از متفکران معاصر غربی را به تمدن مادی اروپایی رهنمود خویش ساخته‌اند، همگی به نحوی سخنان خود متفکران غربی را، از ولتر و مونتسکیو و روسو گرفته تا مارکس و نیچه و اشپنگلر و توین بی و هایدگر در بدگویی از غرب بازگفته‌اند، ولی در این بازگویی کم‌تر از اندیشه خویش مایه گذاشته‌اند و نیز کم‌تر به زمینه اجتماعی و تاریخی آن سخنان توجه کرده‌اند» (عنایت، ۱۳۵۱: ۶). به نظر عنایت کوتاهی در شناخت انتقادی غرب نه تنها برخاسته از بخل معنوی یا آسان‌جویی و تنبلی فکری است بلکه به خصوصیات تاریخ اجتماعی ما به ویژه در نیرومندی خوی تقلید و تسلیم و ناتوانی ذوق نقد و اجتهادمان باز می‌گردد. او هم‌چنین غرب را در تشویق ما به فروماندن در این نادانی مؤثر می‌داند» (عنایت، ۱۳۵۱: ۱۰).

غرب‌ستیزی بزرگ‌ترین ویژگی اندیشه‌های دهه‌های ۱۳۳۰-۱۳۵۰ خورشیدی در ایران است. در طول این مدت، حفظ اصالت فرهنگی شرط اصلی جلوگیری از تسلط فرهنگ غربی بر روح ایرانی تلقی می‌شود. اما در دیدگاه عنایت چون اصالت فرهنگی و غرب‌زدگی در این مدت به درستی فهم نشدند هرگونه کوشش برای شناختن یا شناسایی غرب محکوم می‌گشت. او نوشت: «اگر ما به راستی نفوذ معنوی غرب را خطری برای قومیت خود می‌شماریم مهم‌ترین

شرط توفیق در مقابله با این نفوذ آن است که فرهنگ و تمدن غرب را دست کم بشناسیم و گرنه با دشمنی ناشناخته سر جنگ داریم. تا هنگامی که این شرط را بر نیاوریم در آنچه که از غرب می‌پذیریم توانایی هیچ‌گونه تمیز و انتخاب نداریم» (عنایت، ۱۳۵۶: ۴۴).

در نظر عنایت مسئله اقتباس فرهنگی پیچیده‌تر از اقتباس تکنولوژی است... با توجه به دو خصلت نظام فرهنگی (یعنی اختصاصی بودن آن و همبستگی اجزاء اساسی آن به یکدیگر) اقتباس از فرهنگ بیگانه این زیان را دارد که چون راه نفوذ مفاهیم و ارزش‌های بیگانه را ناخواسته در پی هم می‌گشاید به هویت یگانه ما صدمه می‌زند و فرهنگی که از این امتیاز محروم بماند محکوم به نابودی است. ولی چاره پیشگیری از این زیان آن نیست که به آرزوی استقلال فرهنگی مطلق راه هرگونه نفوذ فرهنگ غربی را به جامعه خود ببندیم؛ زیرا چنین استقلال‌ی در جهان امروز نه ممکن است و نه مطلوب. بلکه چاره‌اش این است که آنچه را از فرهنگ غربی می‌گیریم با خصوصیات تاریخ و جامعه خود سازگار کنیم و مهر و نشان خاص خود را بر آن بزنیم... اقتباسی که حاصل چنین سنجش و نقدی باشد نشأت از اندیشه ما دارد ولی توانایی این اقتباس هنگامی برای ما دست می‌دهد که علاوه بر شناخت انتقادی غرب به ارزش‌های اساسی فرهنگ خود ایمان بیاوریم و ... تنها با نقد میراث فرهنگی خود می‌توانیم آن ارزش‌هایی را که هنوز در جهان به کار می‌آید باز شناسیم (عنایت، ۱۳۴۸: ۲۵).

آخرین نکته مهم در مقالات عنایت بررسی اهمیت زبان فارسی است. او با طرح اهمیت زبان سهم آن را در تکوین هویت و شخصیت ملی ملت‌ها می‌نماید. او در باره چرایی بازتوجه به زبان در عصر یگانگی بشری و حکومت جهانی نوشت: «در عصر حاضر خطری که برخی از اقوام را تهدید می‌کند، خطر سلطه سیاسی و اقتصادی بیگانگان نیست. بلکه خطر سلب هویت است سلب هویتی که دزدانه صورت می‌گیرد، یعنی بی‌آنکه افراد این ملت‌ها متوجه شوند هویت ملی‌شان از بین می‌رود و در هویت فرهنگ‌های کشورهای بزرگ یا ما فوق بزرگ حل می‌شود» (عنایت، ۱۳۴۹: ۶). عنایت سیطره فرهنگی کشورهای بزرگ را جلوه‌ای از سیطره سیاسی آن‌ها می‌داند و زبان را عنصری می‌داند که در برابر تهدیدهای خارجی ایجاد یگانگی می‌کند و تنها عنصر پایدار تشکیل دهنده و مقوم هویت ملی است. به باور عنایت زبان فارسی هم به یگانگی ملی کمک می‌کند و هم احیای آن عامل بازدارنده در مقابل سیطره سیاسی غرب است. به عقیده او «اگر بخواهیم مبانی قومیت خود را استوار کنیم یکی از کارهایمان این باید باشد که قدر زبان فارسی را بشناسیم» (عنایت، ۱۳۴۹: ۶-۱۲).

نتیجه این که در سلسله مقالات حمید عنایت در نگین، بیگانگی از تفکر ایرانی به عنوان راز عقب‌ماندگی، نفی سلطه فرهنگی غرب، زبان فارسی به عنوان عامل وحدت بخش و مقوم هویت ملی و پافشاری بر فرهنگ از جمله ایده‌هایی هستند که بر گفتمان اصالت‌گرایی فرهنگی دلالت

می‌کنند. بدین ترتیب عنایت اندیشه خود را پیرامون مرکزیت اصالت فرهنگ مفصل‌بندی کرده و در این مسیر با رویکرد انتقادی نه فرنگی‌مآبی را می‌پذیرد و نه غرب‌زدگی را بلکه امکان شناخت و گزینش آگاهانه تجدد را با نقد فرهنگ بومی درهم می‌آمیزد.

یکی دیگر از نویسندگان مروج گفتمان اصالت‌گرایی فرهنگی در نگین سید فخرالدین شادمان است. تسخیر تمدن فرنگی، کتاب بی‌نام، حکایتی و اشارتی، تاریکی و روشنایی و در راه هند از برجسته‌ترین آثار وی است. مقالات شادمان در مجله نگین شامل عناصری است که نشانگر گفتمان اصالت‌گرایی فرهنگی است. از بین مقالات او دو شاخص فرهنگ، زبان فارسی و تاریخ ایرانی و حکومت عقل پیرامون اصالت‌بخشی به خود و بازگشت به ریشه‌ها مفصل‌بندی شده است. شادمان با تأکید بر عنصر فرهنگ آن را مهم‌ترین دارایی یک ملت و تنها وسیله پیشرفت آن می‌شناسد و تاریخ را معلمی می‌داند که باید از آن درس عبرت آموخت. او نوشت: «... شاگرد باش و امیدوار چراکه هنوز فکر و زبان و میراث ملی تو را یک‌باره ندزیده‌اند و نبرده‌اند. پس فرصتی هست که از معدن فرهنگ ایران که در خوبی مشهور عالم است برای غذای روح، آسایش جسم و پیشرفت مملکت هر قدر که خواهی و بتوانی مایه برگیری» (شادمان، ۱۳۴۴: ۴۴).

او در انتقاد از اوضاع آشفته و عقب‌مانده جامعه، تاریخ ایران را به قالی تشبیه می‌کند و می‌نویسد: «... در چشم خیال من، تاریخ ایران به قالی پرنقش‌ونگاری می‌ماند، بافته دست روزگار، دارای بیش از نهصد هزار تار سفیدرنگ روز و بیش از نهصد هزار پود سیاه فام شب که روزگار هم‌اکنون نیز هرروز و هر شب بر آن می‌افزاید» (شادمان، ۱۳۴۴: ۴). اگر تار سفیدرنگ تاریخ گذشته ایران که روشن و مترقی بوده و پود سیاه‌رنگ را انحطاط و عقب‌ماندگی ایران بدانیم در این صورت، منظور او گسترش تباهی، انحطاط و عقب‌ماندگی است که هم‌اکنون گریبان ایران را گرفته است.

موضوع زبان فارسی، یادگیری و کاربرد درست آن نیز از مسائل مورد تأکید شادمان است. به نظر او یادگیری زبان فارسی نخستین شرط لازم پیشرفت و ترقی است. «ترقی حقیقی این است که استاد ایرانی به فارسی درست در مدرسه طب درس دهد و در کتابخانه مدرسه طب غیر از کتب مهم فرنگی ۴ و ۵ هزار جلد کتاب طبی به زبان فارسی باشد» (شادمان، ۱۳۴۸: ۳). منظور او از وجود کتب طب به زبان فارسی نه ترجمه کتاب به فارسی بلکه این است که ایرانی خود با زبان مادری‌اش علم تولید کند. چون در نظر شادمان زبان فارسی عنصر اساسی هویت ایرانی است و ایران در جهان تنها با زبان فارسی بازنمایی می‌شود.

نکته دیگری که شادمان بر آن تکیه داشت اصل حکومت عقل است. اصلی که به باور او «اصلی چندان جامع و شامل که هر اصل دیگری راجع به هر یک از انواع فعالیت لازم برای حفظ

مملکت و پیشرفت مادی و معنوی و نگاهداشت استقلال ملی در آن می‌گنجد. نماینده چنین حکومتی هم حکومت درستکار است و بس...» (شادمان، ۱۳۴۴: ۶). منظور او از طرح این نوع حکومت، ضرورت اصلاح و تغییر حکومت موجود است. به نظر او تنها حکومتی که عمل آن سنجدیده و منشاء اندیشه صواب است، حکومت ملی است. حکومت ملی همان حکومت عقل و نماینده واقعی مصلحت ملی است که مانع انحطاط و عامل پیشرفت و ترقی است. بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که اندیشه شادمان پیرامون حکومت و سیاست بیشتر فرهنگی است تا سیاسی چون از نظر او حکومت ملی متضمن هویت ملی و عامل احیای آن است.

از دیگر نویسندگان مدافع گفتمان اصالت‌گرایی فرهنگی در مجله نگین مهدی پرهام است. با مطالعه مقالات پرهام در نگین پنج مقوله قابل‌شناسایی است. این موضوعات عبارت‌اند از: الف) فرهنگ آزاد ساز: فرهنگ است که انسان را علیه فقر، عقب‌ماندگی و اسارت برمی‌انگیزد. این فرهنگ در نظر پرهام از آن‌رو موجه است که با سرشت بشری هماهنگ است، زیرا انسان در مراحل مختلف تکامل خود، پس از رفع گرسنگی در جستجوی دو چیز بوده و هست، یکی آزادی تا مسئولیت زیستی و ارتباطی خود را با هم‌نوعان و سایر موجودات به‌دلخواه مشخص کند و دیگر زیبایی که شوق زندگی و بقای نسل را در او برمی‌انگیزد و اندیشه‌اش را گسترش می‌دهد، انسان هیچ زمان برای سنجش این دو، معیار مشخص و ثابتی نداشته و با تحول زندگی اقتصادی و تکامل اندیشه‌اش تغییر یافته ولی تمایل و خواستش نسبت به این دو مقوله هم چنان ثابت است (پرهام، ۱۳۵۲: ۵۹). ب) عرفان مثبت: مکتبی آزادساز است و اندیشه را از مرز کوتاه‌نگری متشرعین فراتر می‌برد و هر نژاد و ملتی را در پهنه خود بی‌مانع و رادع پذیرا می‌شود» (پرهام، ۱۳۵۶: ۸). ج) سیستم تعاونی: سیستمی است که نه چپ‌گرایان و نه راست‌گرایان نتوانسته‌اند آن را تخطئه کنند این انترناسیونالیسمی است که تقریباً تحقق یافته و در راه تکامل است. در سیستم تعاونی آزادی نسبی وجود دارد و زهر پول تا اندازه‌ای گرفته شده است ... یعنی زیادی سهم که علامت قدرت پولی است، قدرت تصمیم‌گیری او را زیاد و بر دیگران تحمیل نمی‌کند. در ضمن این سیستم مالکیت را نفی نمی‌کند، جالب‌تر اینکه تجمع و تراکم پول که تمام بلایا و مصائب امروز از آن بر می‌خیزد تحقق نمی‌پذیرد و فرصت بهره‌وری پیدا نمی‌کند» (پرهام، ۱۳۵۵: ۷۰). د) فرهنگ: مظهر تجلی آگاهی و غلبه انسان بر طبیعت پیدا و طبیعت ناپیدای درون خویش است. از نظر پرهام فرهنگ دو بعد دارد: اول بعد فرعی و بعد دوم یا اصلی. بعد فرعی آن مظاهر تکنولوژی مانند رادیو، ماهواره یا حتی دانشگاه و بعد دوم یا اصلی آن مربوط به حیثیت و شرافت آدمی است. از نظر او ملت متمدن ملتی است که بر این دو یکسان غلبه کرده و توازن میان آنها برقرار کند. میزان غلبه بر طبیعت پیدا از ترقی سطح تکنولوژی و وسایل آسایش و رفاهی که برای جسم آدمی ابداع و اکتشاف گردیده معلوم می

شود و میزان غلبه بر طبیعت ناپیدا از درجه تسلط آدمی بر غرایز حیوانی خویش و کوششی که برای اعتلای روح خود می‌نماید معلوم می‌گردد و مظاهر این کوشش قدرت اجرای قوانین و غنای ادبیات و هنر و فلسفه و احترام به آزادی خود و آزادی تمام ملل دنیا و بالاخره نزاکت و همدردی انسان‌ها نسبت به یکدیگر است (پرهام، ۱۳۵۲: ۷). و فرهنگ انسان‌گرا: فرهنگی است که برای تحصیل‌کننده خود هدف پولی خلق نمی‌کند و بیشتر او را به آدمیت و انسان دوستی سوق می‌دهد این فرهنگ که آن را دانایی اصیل می‌توان نامید در ممالک مترقی سرمایه‌داری به قد توانایی مالی مردم رشد نکرده است، در ممالک استعمارزده که به کلی سیر قهقهه‌رایی داشته و با برنامه روز به روز ضعیف‌تر شده است (پرهام، ۱۳۵۵: ۱۵).

پرهام دانش آموخته اقتصاد بود و متأثر از روزه کارودی از دانش خود برای ارائه یک سیستم اقتصادی همسو با تفکرات اصالت‌گرایی فرهنگی‌اش بهره جست و سیستم اقتصادی معنوی را مطرح کرد (رشیدی، ۱۳۸۷: ۳۴۳) که همان سیستم اقتصادی تعاونی است. چون این سیستم ریشه در معنویت دارد و عامل شکوفایی و کمال آدمی می‌شود. پرهام در این باره نوشت: «با این سیستم اقتصادی یک سیستم معنوی که مخالف روح زمان نباشد و آراء و عقاید فلسفی و اجتماعی این عصر را در حد معقول بپذیرد و در عین حال اصول مذهب رسمی ما را هم در برگیرد اشاعه دهیم، این سیستم معنوی به نظر من جز عرفان اسلامی که قابلیت انعطاف و تساهل فوق العاده دارد سیستم دیگری نمی‌تواند باشد» (پرهام، ۱۳۵۵: ۷).

«نقطه عزیمت اندیشه پرهام، مفهوم عرفان مثبت است. عرفان مثبت عرفانی باز آفرینی شده است یعنی مفاهیم آن از گزاره گویی و حشو زائد پیراسته و در ظرف زمان ریخته شده است. به عقیده پرهام صنعت غرب برای موجه جلوه دادن وحشی‌گری‌های خود در شرق و غرب فرهنگی وضع نموده که این فرهنگ تماماً مادی است و خالی از عنصر معنویت. این فرهنگ صنعتی زبان‌های شدیدی را با خود به همراه داشته و مهمترین آن عدم ارتباط معنوی بین انسان‌ها، اضطراب و دلهره و از خود بیگانگی و بیماری در دنیای مدرن است» (پرهام، ۱۳۵۲: ۷).

او علت تمام جنگ‌ها و بدبختی‌های ناشی از آن در جوامع صنعتی و پیامدهای آن را در جوامع عقب افتاده، ناشی از افول فرهنگ انسان‌گرا می‌داند و برای رهایی جامعه صنعتی بیمار و از خودبیگانه، عرفان را بسان دارویی برای درمان این بیماری تجویز می‌کند. به نظر وی «آنچه متفکران دوربین امروز برای رهایی از خودبیگانگی و سرگشتگی انسان عصر ماشین توصیه می‌نمایند همانست که عارفان اندیشمند ما در قالب کلماتی دل انگیز و مفاهیمی بلند برای ساختن انسان کامل بیان داشته‌اند. بی‌تردید اگر این مفاهیم را از زوائد خرافی پیراسته نماییم هم‌طراز نفت ما در غرب آشوب زده خواستار دارد» (پرهام، ۱۳۵۳: ۷). تشبیه عرفان به نفت جالب است و استفاده پرهام از این تشبیه مقارن با بحران نفتی ۱۳۵۳ بدین نکته مشعر بود که

غرب بحران زده و تجربیات تلخ سرمایه‌داری، همان طور که خواهان نفت ماست، تشنه معنویت و عرفان ما نیز هست.

کاربرد دیگر عرفان برای پرهام این است که از آن به عنوان نماد هویت و سنت ملی ایران استفاده می‌کند، بنابراین در نظر او ملی‌گرایی تعبیری کاملا فرهنگی دارد. به عقیده او ملت‌گرایی واقعی و هویت واقعی هر ملتی آن است که «ریشه در ارزش‌های فرهنگی اصیل دارد». ریشه ارزش‌های فرهنگی اصیل را می‌توان با مراجعه به سنت‌های مذهبی و ملی باز شناخت. عاشورا و هنر تعزیه که نقشی اساسی در القای فرهنگ استقامت و ایجاد آگاهی و به حرکت در آوردن مردم در طول تاریخ ایران اسلامی داشته است یا تجلیل از هنرمندان بزرگی چون حافظ و مولانا. او یادآوری می‌کند که ماندگاری سخن حافظ و یا عزاداری برای امام حسین آن است که «با روح اجتماع پیوند یافته است. بنابراین کسی نمی‌تواند آنها را تحریف کند و یا از صحنه خارج کند» (پرهام، ۱۳۵۴: ۸ و ۹). البته پرهام با اشاره به کج فهمی در عرفان نوشت: «متأسفانه ما از معنویت برداشت صحیحی نداریم و اغلب خیال می‌کنیم اشخاص معنوی اشخاصی هستند که مادیات را به طور کلی نفی می‌کنند و مرتب شعر و غزل می‌خوانند یا بر سر سجاده به نماز ایستاده‌اند و از دنیا و کار دنیا خود را کنار کشیده‌اند در صورتی که چنین نیست. عارفان حقیقی همه کار می‌کرده‌اند منتهی کار منزه و پاکیزه نه بهره‌کشی انسان از انسان» (پرهام، ۱۳۵۵: ۵۱). در نظر پرهام عرفان واقعی قابل به رکود و گوشه نشینی در خانقاه و مسجد نیست، بلکه عامل اصلی تحرک و پویای اجتماعی است که در نهایت به آزادی و تکامل انسان می‌انجامد.

چنانکه پیداست عرفان مورد نظر پرهام و اصالت‌گرایی او طرحی برای تغییر است که هم توانایی پاسخگویی به نیاز معنوی دنیای صنعتی را دارد و هم راهی برای نقد پیامدهای مدرنیته و رژیم بود که نماینده فرهنگ صنعتی غرب و دستاویزی برای مطامع آن شده است و این فرهنگ را از طریق اجرای پروژه نوسازی اقتدارگرایانه از بالا رواج می‌دهد. به عبارت دیگر، ترویج گفتمان اصالت‌گرایی فرهنگی و عرفان برای پرهام برای انتقاد از رژیمی که امکان انتقاد مستقیم سیاسی از آن وجود نداشت، خود کنشی سیاسی بود.

نتیجه‌گیری

تحلیل محتوای کیفی مجله نگین نشان می‌دهد که این مجله گفتمان اصالت‌گرایی فرهنگی معناسازی می‌نمود و از موضعی فرهنگی رویکردی انتقادی به ساخت قدرت سیاسی و نارسایی‌های فرهنگی و اجتماعی زمانه خود داشت. چون برخی از نیروهای اجتماعی بر اساس پایگاه اجتماعی خود از نظام سیاسی خواسته‌هایی داشتند و چون نظام سیاسی نتوانست منافع

آنها را به صورت عقلانی نمایندگی کند، در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ خورشیدی به مخالفت با رژیم پهلوی برخاستند، اما بدلیل فقدان سازوکارهای قانونی مشارکت سیاسی، مخالفت آنان زمینه‌ساز بحران مشروعیت شد و رژیم برای رهایی از بحران به قدرتهای خارجی نزدیک‌تر شد. لیکن اتخاذ چنین سیاستی موجب تعمیق فاصله نیروهای اجتماعی و حکومت و تشدید مبارزه آنان با رژیم شد.

برخی از نیروهای مخالف از ابزارها و مجاری فرهنگی برای مخالفت با رژیم پهلوی استفاده کردند که انتشار مجلات و مطبوعات از جمله آنها بود. مرور واحدهای تحلیل سرمقاله، تصاویر، اشعار و مقاله نشان می‌دهد که نگین موضعی انتقادی نسبت به ساخت قدرت سیاسی داشت و با نقد سانسور، دخالت بی‌ضابطه دولت در امور مطبوعات، بی‌قانونی، عدم رعایت حقوق دیگران، عدم تحمل نقد و فقدان آزادی، تبعیض و عدم امکان مشارکت در امور اجتماعی و سیاسی در قالب ماجراهای زندگی روزانه، تمثیل و طنز به نقد رژیم می‌پرداخت.

رویکرد انتقادی مشابه در تصاویر و شعر نگین با کاربرد کلماتی مانند تاریکی، قفس، خار در چشم، دلتنگی، راه بسته و طاعون، عاصی، خواب گرد غریب و هراسان و ... نشان‌دهنده دردهای جامعه و تقلاي شاعر برای جست و جوی راه برون رفت از این اوضاع بازنمایی می‌شود. علاوه بر آن نویسندگان نامدار نگین مفاهیمی را به خدمت می‌گیرند که همگی حول محور یک دال مرکزی به نام « اصالت بخشی به خود و بازگشت به ریشه‌ها » مفصل‌بندی شده است. بدین منظور نگین از نشانه‌هایی مانند تعهد و کوشندگی روشنفکر برای اصلاح جامعه، مفهوم امپریالیسم فرهنگی، تمیز حضور کاذب از حضور اصیل روشنفکر، بازگشت به فرهنگ اصیل با تأکید بر تاریخ و اهمیت زبان فارسی، سقوط فرهنگی و اخلاقی غرب و درمان این بیماری با عرفان و فرهنگ اصیل شرقی، توجه به مذهب به عنوان ابزاری وحدت بخش برای مبارزه با عقب‌ماندگی و به عنوان یک نیروی خلاق، برای مفصل‌بندی گفتمان خود بهره می‌گیرد.

مجله نگین با بهره‌گیری از گفتمان اصالت‌گرایی فرهنگی با برجسته‌سازی ارزش‌های خود و ارائه تصویری فشرده از پیرامون و ساده‌سازی غیرحساسیت‌برانگیز مسائل محیط پیرامون، زمینه‌های درک حوادث و شرایط سیاسی و اجتماعی را فراهم می‌کند و با بازتاب این گفتمان، به خلق و گسترش معنایی می‌پردازد که متفاوت از شرایط موجود و گفتمان مسلط است و آن را به چالش می‌طلبد. نگین با استفاده از دلالت‌های گفتمان اصالت‌گرایی فرهنگی به ارائه تعریفی معین از شرایط دشوار و مسئله‌ساز می‌پردازد و با به کارگیری استعاره دولت استعمارگر، شرایط دشوار عقب‌ماندگی سیاسی و اجتماعی را به دولت استعمارگر و یا دست‌نشانده آن نسبت می‌دهد و با ایجاد تمایزات درون‌گروهی و برون‌گروهی و شکل دادن به هویت ما در مقابل دیگری و کاربرد عباراتی مثل حضور کاذب در برابر حضور اصیل، حکومت عقل در برابر

حکومت استعماری به انتساب معنا می‌پردازد و برای رهایی از این مشکل راه حل بازگشت به خویشتن اصیل یا خویشتن فرهنگی را ارائه می‌دهد.



منابع

- ادیب زاده، مجید (۱۳۸۷)، *زبان، گفتمان و سیاست خارجی*، تهران: نشر اختران.
- اسدی، بیژن (۱۳۷۳)، «گفتگو با دکتر محمود عنایت»، *کلیک*، شماره ۵۱ و ۵۲، صص ۱۷۶-۱۸۶.
- _____ (۱۳۸۱)، «فرازو نشیب‌های مدرنیته آمرانه»، *ایران‌نامه*، شماره ۸۰، ۴۷۵-۴۸۸.
- _____ (۱۳۶۹)، «غرب زدگی و شرق شناسی وارونه»، *ایران‌نامه*، شماره ۳۱، ۳۷۲-۳۹۰.
- افراسیابی، بهرام (۱۳۶۴)، *ایران از کودتا تا انقلاب اسلامی*، تهران: نشر اختران.
- بارون، لورنس (۱۳۷۴)، *تحلیل محتوا*، ترجمه ملیحه آشتیانی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- براهنی، رضا (۱۳۶۹)، *کانون نویسندگان ایران، روایتی دیگر*، تهران: نشر آگاه.
- _____ (۱۳۴۸)، «شعر»، *نگین*، شماره ۴۸، ص ۳۱.
- _____ (۱۳۵۳)، «فرهنگ و شعر»، *نگین*، شماره ۱۰۸، صص ۱۶-۲۰.
- _____ (۱۳۴۹)، «ادبیات کهن و معاصر ایران»، *فردوسی*، شماره ۲۲، ۴۶۲-۴۶۳.
- برزین، مسعود، (۱۳۴۵)، *سیری در مطبوعات ایران*، تهران: انتشارات راستی.
- _____، (۱۳۵۴)، *شناسنامه مطبوعات ایران*، تهران: کتابخانه بهجت.
- _____، (۱۳۷۱)، *تجزیه و تحلیل آماری مطبوعات ایران*، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- بروجردی، مهرزاد و شیرازی، جمشید (۱۳۷۸)، *روشنفکران ایرانی در غرب*، تهران: نشر فروزان روز. بروجردی، مهرزاد (۱۳۸۱)، «روشنفکر ایرانی و مدرنیته»، *ایران‌نامه*، دوره ۱ بیستم، شماره ۷۸ و ۷۹، صص ۲۸۵-۳۰۰.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: گام نو.
- پرهام، مهدی (۱۳۵۶)، «بحث روز»، *نگین*، شماره ۱۴۷، صص ۷-۱۰.
- _____ (۱۳۵۵)، «بازآفرینی»، *نگین*، شماره ۱۳۳، صص ۷-۹.
- _____ (۱۳۵۵)، «فرهنگ تعاون: دانشگاه‌های بدون دیوار»، *نگین*، شماره ۱۳۰، صص ۸-۱۰ و ۷۰-۷۴.
- _____ (۱۳۵۵)، «آزادی بردگان انرژی»، *نگین*، شماره ۱۰۷، صص ۵-۸ و ص ۶۲.
- _____ (۱۳۵۴)، «چرا حافظ را دوست داریم»، *نگین*، شماره ۱۲۰، صص ۷-۱۳.

- _____ (۱۳۵۳)، «معیارهای نو»، نگین، شماره ۱۱۱، صص ۵ - ۶.
- _____ (۱۳۵۵)، «نقشی از جامعه نو»، نگین، شماره ۱۳۵، صص ۵۰ - ۵۴.
- _____ (۱۳۵۲)، «انسان گرایی مسأله روز»، نگین، شماره ۱۰۴، صص ۳ - ۱۳ و ص ۵۹.
- _____ (۱۳۵۲)، «فرهنگ انسان گرا در فرایند رشد و توسعه انسان گرایی علمی»، نگین، شماره ۱۰۱، صص ۷ و صص ۵۹ - ۶۰.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۲)، تجربه بازی سیاسی در میان ایرانیان، تهران، نشر نی.
- حاج سید جوادی، علی اصغر (۱۳۴۵)، «ادیب شهریار و رستم پهلوان»، نگین، شماره ۱۲، صص ۶۶ - ۶۷.
- _____ (۱۳۴۶)، «مرز اطلاع و سکوت»، نگین، شماره ۱۱، ص ۳.
- _____ (۱۳۴۵)، «رؤیت بدون حضور»، نگین، شماره ۲۹، صص ۳ - ۵ و صص ۶۴ - ۷۰.
- _____ (۱۳۴۴)، «روشنفکر آدمی؟»، نگین، شماره ۱۰، صص ۴ ح- ۵ و صص ۹۵ - ۹۶.
- _____ (۱۳۴۸)، «از خلاقیت تا تقلید»، نگین، شماره ۵۰، ص ۴۰.
- _____ (۱۳۴۵)، «ایدئولوژی مصرف»، نگین، شماره ۱۳، صص ۲ - ۳.
- _____ (۱۳۴۵)، «یک چهارم و سه چهارم»، نگین، شماره ۱۸، صص ۴ - ۵ و ص ۶۵.
- راسخ، شاهپور (۱۳۴۴)، «تعلیم و تربیت در اجتماع»، نگین، شماره ۱، صص ۷ - ۱۲.
- رشیدی، احمد (۱۳۹۰)، «مدرنیته و اصالت گرایی فرهنگی در روسیه و ایران»، فصلنامه سیاست، دوره ی ۴۱، شماره ۱، صص ۱۱۵ - ۱۳۴.
- رشیدی، احمد (۱۳۸۷)، «مدرنیته و اصالت گرایی فرهنگی در روسیه و در ایران»، پایان نامه دکتری، دانشگاه تهران.
- رضوی، سید محمود (۱۳۹۰)، «اندیشه ای در غبار/ درباره ی زندگی و آثار حمید عنایت»، کلک، شماره ۶۶، صص ۶۴ - ۶۶.
- زند، داوود (۱۳۷۹)، عنایت پدر علم سیاست در ایران، تهران، بقیه.
- زونیس، ماروین (۱۳۶۴)، شکست شاهانه، تهران، نشر نو.
- زهری، محمد (۱۳۴۴)، «شعر»، نگین، شماره ۱۰، ص ۲۵.
- سفری، محمدعلی، (۱۳۸۰)، قلم و سیاست، جلد چهارم، تهران، انتشارات پروین-نامک.
- شادمان، فخرالدین (۱۳۴۴)، «آنچه عقل حکم می کند»، نگین، شماره ۶، ص ۴.
- _____ (۱۳۴۴)، «در شگفتی های عصر جدید»، نگین، شماره ۷، ص ۶۶.
- _____ (۱۳۴۸)، «حکومت عقل»، نگین، شماره ۴، ص ۳.

- _____ (۱۳۴۸)، «لطفیه‌های نهانی»، نگین، شماره ۵۲، ص ۶۱.
- صنایعی، محمود (۱۳۴۴)، «تربیت شده‌های قدیم و جدید»، نگین، شماره ۱، صص ۱۳ - ۱۸.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۱)، بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی.
- عبداللهی، محمد و رادفر، فیروز، (۱۳۸۸)، بررسی روند تحول در موانع ساختارشناسی توسعه سیاسی در ایران (۱۳۰۴-۱۳۸۲)، *جامعه‌شناسی ایران*، دوره دهم، شماره ۱، صص ۲۹-۶۳.
- عمرانی، آریا (۱۳۸۰)، «بومی‌گرایی، غرب و گفتمان‌های روشنفکری ایرانی»، *کیهان فرهنگی*، شماره ۱۸۱، صص ۵۲-۵۵.
- ع.م (۱۳۵۱)، «پژوهشی اجمالی در فرهنگ شرق»، نگین، شماره ۹، صص ۹-۱۱.
- عنایت، حمید (۱۳۷۲)، اندیشه‌های سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، نشر خوارزمی.
- عنایت، محمود (۱۳۵۱)، «شناخت انتقادی ارزش‌های فرهنگی»، نگین، شماره ۹۱، صص ۷-۵.
- _____ (۱۳۴۷)، «دین و دنیا»، نگین، شماره ۳۹، صص ۱۷-۷۷.
- _____ (۱۳۴۹)، «اهمیت زبان فارسی از لحاظ علوم اجتماعی»، نگین، شماره ۶۹، صص ۷-۵.
- _____ (۱۳۴۶)، «اسب چوبی تروا»، نگین، شماره ۲۷، صص ۲-۳ و ص ۷۰.
- _____ (۱۳۵۶)، «راپرت»، نگین، شماره ۱۵۴، صص ۳-۵.
- _____ (۱۳۵۶)، «راپرت»، نگین، شماره ۱۵۵، صص ۴-۷.
- _____ (۱۳۵۵)، «راپرت»، نگین، شماره ۱۴۱، صص ۳-۵.
- _____ (۱۳۵۵)، «راپرت»، نگین، شماره ۱۳۴، صص ۳-۵.
- _____ (۱۳۵۳)، «راپرت»، نگین، شماره ۱۰۷، صص ۳-۴.
- _____ (۱۳۵۳)، «راپرت»، نگین، شماره ۱۱۳، صص ۳-۵.
- _____ (۱۳۴۴)، «راپرت»، نگین، شماره ۱، صص ۳-۵.
- _____ (۱۳۴۸)، «راپرت»، نگین، شماره ۵۰، صص ۳-۵.
- عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۵)، *جامعه‌شناسی سیاسی اپوزیسیون در ایران*، تهران، نشر قومس.

- فرامرزی، عبدالرحمن، (۱۳۴۹)، *زبان مطبوعات*، تهران، ابن سینا.
- کسرائی، سیاوش (۱۳۴۹)، «شعر»، *نگین*، شماره ۴۷، ص ۳۹.
- لازار، ژودیت، (۱۳۸۰)، *افکار عمومی*، ترجمه کتبی، مرتضی، تهران، نشر نی.
- معدل، منصور و کسرائی، محمدسالار (۱۳۸۲)، *طبقه، سیاست و ایدئولوژی*، مترجم علی مرشدی زاد، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- منادی، مرتضی (۱۳۸۹)، «روش کیفی و نظریه سازی»، *راهبرد*، شماره ۵۴، صص ۱۰۷ - ۱۳۴.
- میرسپاسی، علی (۱۳۸۴)، *روشنفکران ایران روایت های یأس و امید*، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر توسعه.
- نجاتی، غلامرضا، (۱۳۷۱)، *تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران*، جلد اول، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- نراقی، احسان (۱۳۴۵)، «علوم اجتماعی و تاریخ و مناسبت آن ها با یکدیگر»، *نگین*، شماره ۴، صص ۲۲ - ۲۳.
- _____ (۱۳۵۵)، «تर्फندهای غربی و فرهنگ شرق»، *نگین*، شماره ۱۳۳، صص ۱۷ - ۲۲.
- _____ (۱۳۵۳)، «مسأله هویت فرهنگی و ملی در جهان سوم»، *نگین*، شماره ۱۱۵، صص ۱۳ - ۱۶ و ص ۵۹.
- _____ (۱۳۵۲)، «آسیا به پا می خیزد»، *نگین*، شماره ۱۰۶، صص ۴۱ - ۴۴.
- نطقی، حمید (۱۳۴۴)، «میراث آفریقا»، *نگین*، شماره ۲، صص ۲۳ - ۲۷.
- نوذری، نصرالله (۱۳۷۵)، «ساخت قدرت شخصی در فروپاشی حکومت پهلوی»، *راهبرد*، شماره ۹، صص ۱۵۷ - ۱۹۲.
- هشترودی، (۱۳۴۴)، «نامه یک استاد»، *نگین*، شماره ۱، صص ۳ - ۶.
- هویدا، فریدون (۱۳۶۵)، *سقوط شاه*، تهران، اطلاعات.